

علم حضوری یا حصولی

□ دکتر محمدتقی فعالی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

اولین تقسیم علم آن بود که یا حصولی است و یا حضوری. پس علم حصولی قسمتی از علم است، همچنانکه علم حضوری بخش دیگری از آن می‌باشد. از آنجا که ایندو هر یک بخشی از علم را می‌سازند، طبعاً باید بطور یکسان مورد توجه قرار گیرند اما حقیقت آنستکه در کاوشهای فلسفی، علم حضوری مورد بيمهري قرار گرفته است.

شاید یکی از علل کم توجهی به علم حضوری این باشد که شاخ و برگهای علم بیشتر در زمین منطقی روییده و در واقع درخت علم از گلستان منطق سر برآورده است. بهمین دلیل منطق، سرآغاز پیدایش مباحث علم بوده است، سپس این مسائل به علم کلام و فلسفه منتقل شده است.

از سوی دیگر قلمرو منطق فکر است. فکر یا تصویری و یا تصدیقی است. فکر تصویری از طریق حدّ یا رسم تحصیل می‌شود و تصدیق را حجت - اعم از قیاس یا استقراء یا تمثیل - تحقق می‌بخشد و می‌دانیم که فکر و رویت تنها در محدوده علم حصولی شکل می‌گیرد.

بدین ترتیب علم، از آغاز بصورت حصولی صورتبندی شده و نطفه علم از روز نخست با علم حصولی انعقاد یافته و این جریان و روند به محدوده کلام و فلسفه هم سرایت کرده است. افزون بر آن، علم حضوری بیشتر رنگ و بسوی وجودشناختی دارد درحالیکه در مباحث فلسفی و منطقی بیشتر از دیدگاه مفهومی و آلی به علم می‌نگرند و از آن سخن بمیان می‌آورند.

چکیده

علم در نخستین تقسیم خود به دو قسم علم حصولی و علم حضوری منقسم می‌شود. در این بحث با تفکیک دو مقام - مقام تعریف و مقام تحقق - پرسش اساسی که در مقام اول مطرح می‌شود اینستکه فارق اساسی علم حضوری از علم حصولی چیست؟ در پاسخ به این پرسش دیدگاههای متفاوتی ارائه می‌شود. پرسش دیگر، تعیین مبنای حصر تقسیم علم به این دو قسم است که آیا عقلی است و یا استقرایی؟ حاصل کلام حکما در اینباره اینستکه حصر علم در حضوری و حصولی، حصری عقلی است و این تقسیم حاصر است. بررسی ویژگیها و اقسام علم حضوری نیز از مباحثی است که در مقام تعریف مطرح می‌شود. اما در مقام تحقق و در اثبات هر یک از علم حضوری و حصولی، پرسش اینستکه آیا علم انسان از نوع علم حصولی است و یا از نوع علم حضوری و یا ترکیبی از آندو؟ در پاسخ به این پرسش نیز دیدگاههای سه گانه‌ای مطرح می‌شود.

کلید واژه

علم؛	علم حصولی؛
علم حضوری؛	معلوم بالذات؛
معلوم بالعرض؛	صورت ذهنی؛
واسطه؛	توه مخصوص.

دیدگاه نخست: تمایز به واسطه

فارق اساسی میان علم حصولی و علم حضوری واسطه است. اگر معلوم بیهیج واسطه‌ای نزد عالم حاضر باشد آن علم، حضوری است و اگر حصول معلوم برای عالم با واسطه صورت، انجام گیرد، آن علم حصولی خواهد بود. معلوم با واسطه معلوم حصولی و معلوم بیواسطه معلوم حضوری است. بر این اساس در علم حصولی میان عالم و معلوم چیزی میانجیگری می‌کند برخلاف علم حضوری که معلوم بتمام قامت و بخودی خود و با وجود عینیش نزد عالم حاضر است. در واقع علم حصولی بر سه پایه استوار است: مُدرک که نفس یا ذهن است، شیء مُدرک یا بعبارت دیگر معلوم بالعرض، و سوم صورت ذهنی یا معلوم بالذات، که نقش واسطه را ایفا می‌کند. اما در علم حضوری، وجود دو رُکن کفافی است که عبارتند از: مدرک و وجود مدرک. بیان منظوم سبزواری بر این فارق تطبیق می‌کند:

فأول صورة شیء حاصلة

للشيء والثاني حضور الشيء له^۱

برخی از حکما فارق و ملاک یادشده را نقد و نقض کرده‌اند. اگر در ذهن دو تصور حاصل آید، بگونه‌ایکه یکی از آن دو توسط دیگری فهمیده شود در اینصورت یکی از آن دو تصور، واسطه فهم دیگری شده است درحالیکه ایندو، در ذهن وجود داشته و با علم حضوری یافت می‌شوند. بنابراین بحث در مورد علم حضوری است؛ حال آنکه یکی با واسطه دیگری معلوم شده است.^۲ می‌توان بکمک اختلاف دو حیثیت آلی و استقلال از این نقض پاسخ داد. اگر به صورت ذهنی نگاهی آلی و مرآتیی شود و آن را واسطه فهم و درک صورتی دیگر قرار دهیم، در این حالت ما یک فقره علم حصولی خواهیم داشت، اما اگر به آن صورت، نگاه استقلال کنیم و نگرشی غیرایزاری بدان افکنیم، علم حضوری در اختیار ما قرار خواهد گرفت.

بنابراین نحوه نگاه و نگرش ما به تصویری که واسطه قرار گرفته است، تعیین‌بخش نوع علم خواهد بود. لازمه

علم حصولی بر سه پایه استوار است: مدرک که نفس یا ذهن است، شیء مدرک یا بعبارت دیگر معلوم بالعرض، و سوم صورت ذهنی یا معلوم بالذات، که نقش واسطه را ایفا می‌کند. اما در علم حضوری، وجود دو رُکن کفافی است که عبارتند از: مدرک و وجود مدرک.

گفتنی است که بعد از ورود بحث علم به کلام و فلسفه بمناسبت، مباحثی درباره علم حضوری مطرح شد. بطور کلی از علم حضوری ضمن مسائلی می‌توان سراغ گرفت؛ مباحثی از قبیل: مسئله علم واجب، نفس‌شناسی آنجا که سخن از علم نفس بخود بمیان می‌آید، قاعده کل مجرد عاقل، مسئله ابصار براساس مبنای اشراق، مسئله وجدانیات که یکی از اقسام بدیهیات است و نهایتاً مسئله مطرح در این فصل، یعنی تقسیم علم به حضوری و حصولی که بیشتر در کلمات متأخران مطرح شده است.

تمایز علم حضوری از حصولی

سؤال مهمی که در اینجا رخ می‌نماید اینست که فارق اساسی علم حضوری از علم حصولی چیست؟ بعبارت دیگر، اگر علم حضوری متمایز از علم حصولی است - چنانکه قسیم یکدیگر بودن اقتضای تغایر دارد - تمایز میان آندو کدام است؟

می‌دانیم که علم دارای دو قسم حصولی و حضوری است. در هر تقسیم لازم است قید یا قیودی به مقسم اضافه شود تا قسمی حاصل آید. پس قسم، مجموع مقسم و فصل متمایز است.

مقسم وجه اشتراک و جامع دو قسم است. آنچه که دو قسم را از یکدیگر جدا می‌سازد و آندو را قسیم یکدیگر قرار می‌دهد همان قید یا قیودی است که به مقسم افزوده شده، سازنده قسم می‌باشد. حال سؤال اینست که قیود علم حضوری و حصولی کدامند؟ در این زمینه سه دیدگاه وجود دارد:

۱. شرح منظومه، حکمت، ص ۱۳۷.

۲. جوادی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، ص ۶۷.

این سخن آنستکه علم حضوری و علم حصولی بودن در موردی خاص بسته به نحوه نگرش انسان باشد، بعبارت دیگر اختلاف آن دو نسبی است نه نفسی؛ بدین معناکه به یک امر ذهنی اگر نگاه ابزاری شود یک نوع علم حاصل می‌آید و اگر به همان امر، مستقلاً توجه شود، علم حضوری فراهم می‌گردد و در اینگونه موارد فرق جوهری میان آن دو علم وجود ندارد.

دیدگاه دوم: تمایز به صورت

فارق اساسی میان علم حضوری و علم حصولی، صورت است.^۳ اگر علم به شیء برای عالم از طریق صورت حاصل شود، دراینصورت علم حصولی خواهد بود، و اگر صورتی در میان نباشد و شیء بدون صورت برای عالم حاضر شود، چنین علمی حضوری است. بیان دیگر علم حصولی، علم از طریق صورت است، ولی علم حضوری، علم به خود شیء است. شیء در علم حضوری حاضر است اما در علم حصولی، حاصل می‌باشد. دیدگاه دوم می‌تواند مکمل و تفسیرکننده دیدگاه اول باشد زیرا صورت، همان واسطه است. بعبارت دیگر در علم حصولی، صورت میان عالم و معلوم بالعرض وساطت می‌کند اما در علم حضوری عالم بیهیچ واسطه‌ای خود را به معلوم رسانده، از آن پرده برمی‌دارد. هرگاه میان عالم و معلوم واسطه‌ای باشد این واسطه چیزی جز صورت نیست و اگر علم از طریق صورت پدید آید، میان عالم و معلوم واسطه‌ای رخ نموده است.

صدرالمتألهین می‌گوید:

العلم بالشيء الواقعي قد يكون نفس وجوده العلمي
نفس وجوده العيني كعلم المجردات بذاتها، وقد
يكون وجوده العلمي غير وجوده العيني كعلمنا
بالأشياء الخارجة عن ذاتنا.^۴

دیدگاه سوم: تمایز به قوه مخصوص

از کلمات شهید مطهری فارق دیگری نیز بدست می‌آید، او می‌گوید:

در علم حضوری قوه مخصوص و آلت خاصی دخالت نمی‌کند، بلکه عالم، با ذات و واقعیت خود معلوم را می‌شناسد اما در علم حصولی قوه

مخصوصی... عالم می‌شود (یعنی قوه خیال). علم حضوری مربوط به یک دستگاه مخصوصی از دستگاههای مختلف نفسانی نیست، ولی علم حصولی مربوط به یک دستگاه مخصوصی است.^۵

براین اساس بطور کلی اختلاف میان علم حضوری و علم حصولی از دو جانب است: از ناحیه علم یا معلوم و از ناحیه عالم. فارق اول و دوم (واسطه و صورت) مربوط به ناحیه اول است؛ یعنی اگر معلوم یا علم را در علم حصولی ملاحظه کنیم و آن را با معلوم یا علم در علم حضوری مقایسه کنیم درمی‌یابیم که در یکی واسطه (یعنی صورت) وجود دارد و در دیگری وجود ندارد، اما ایندو علم از جانب عالم هم تمایزی با یکدیگر دارند. در علم حضوری ذات عالم حاضر است و با معلوم بیواسطه مواجه می‌شود، اما در علم حصولی عالم خود حضور نمی‌یابد بلکه با قوه و دستگاهی خاص - نظیر قوای حسی یا خیالی - به سراغ معلوم می‌رود. از همینرو علم حصولی به یکی از دستگاههای نفس ارتباط دارد اما در علم حضوری قوه و شأن و دستگاهی در کار نیست بلکه ذات عالم بتمام قامت با معلوم مواجهه مستقیم پیدا می‌کند.

بنظر می‌رسد فارق سوم محل تأمل باشد؛ زیرا نفس - براساس مشرب حکمت متعالیه - حقیقتی است که دارای شئون و مراتب است. جوهر نفس امری مجزا و منعزل از قوای خود نیست. درست است که نفس، دستگاهها و قوای متعددی دارد و هر یک از این قوا به کاری می‌آیند - یکی مسئول درک حسی، دیگری مسئول حفظ صور و سومی وظیفه تحریک را برعهده دارد - درعین حال تمام قوا، شئون و مراتب نفس محسوب می‌گردند و نفس در عین حال که واحد است، در قوا و بصورت قوا ظهور و بروز دارد.

۳. این ملاک را در منابع ذیل می‌توان یافت: جوادی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، ص ۶۷؛ شرح منظومه، حکمت، ص ۷۶؛ حکمة الاشراق، ص ۳۸؛ الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مفاتیح الغیب، ص ۱۰۸؛ نهایة الحکمة، ص ۳۱۰؛ آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ نظریة المعرفة، ص ۴۸.

۴. صدرالمتألهین، رسالتان فی التصور والتصديق، ص ۴۶.

۵. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۲۸ و ۲۹.

پس قوه چیززی جز ظهور نفس در شأنی خاص نیست و نفس اگر در رتبه‌ای جلوه کند، بصورت دستگاه و قوه‌ای نمایان خواهد شد. از اینرو کثرت قوا چیززی جز کثرت مظاهر نفس نیست و نفس که امری واحد است در مجالی و مظاهر متنوعی رخ می‌نمایاند و باطن مظاهر قوا در ذات واحد نفس نهفته است و حقیقت نفس می‌تواند از حالت خفا خارج شده در مظاهر قوا به ظهور برسد؛ یعنی نفس حقیقتی است دو رویه: باطنش واحد و ظاهرش کثیر است، و حقیقت نفس یک چیز بیش نیست: «النفس فی وحدتها کل القوی».

براین اساس اگر قوای نفس همان شئون و مراتب و مجالی نفسند و اختلاف میان ذات نفس و قوای نفس، اعتباری است، فارق سوم فارق اساسی و جوهری نخواهد بود. افزون بر آن، اصطلاح آلت در کلمات قوم مختص به ادراکات جزئی است. بهمین دلیل ادراکات کلی و عقلی بی آلت است؛ و حال آنکه از سنخ علوم حصولی است.

حاصل آنکه تفاوت علم حصولی و حضوری از ناحیه معلوم در دو امر است: یکی واسطه و دیگری صورت؛ هر چند ایندو بر یکدیگر منطبقند؛ یعنی هر جا صورت هست، واسطه‌ای در کار است و بالعکس. اما از ناحیه عالم، اختلاف اعتباری میان آندوست و آن اینکه در برخی از انواع علم حصولی علم از طریق قوه و دستگاهی خاص صورت می‌گیرد، اما در علم حضوری ذات عالم بمیان آمده با معلوم درگیر می‌شود.

بعبارت دیگر در علم حضوری نه از جانب معلوم و نه از ناحیه عالم هیچ واسطه‌ای در کار نیست. معلوم با وجود عینی خود نزد عالم بار می‌یابد و عالم با تمام حقیقت خویش، معلوم را رو در روی خود می‌نشانند؛ لیکن در علم حصولی در ناحیه معلوم واسطه‌ای وجود دارد که همان صورت است و از جانب عالم - در برخی از انواع علم حصولی - نیز قوای نفس میانجیگری می‌کنند.

حصر علم در حضوری و حصولی

پرسش دیگری نیز هست: آیا تقسیم علم به حصولی و حضوری بر مبنای حصر عقلی و دائر مدار نفی و اثبات است؟ یا حصر استقرایی است؟ بدین معنا که پروندهٔ اقسام علم هنوز باز است و می‌توان قسمی دیگر بر اقسام

علم افزود؟ یا اینکه شاید بتوان از دو قسم آن کاست و علم را تنها در یک نوع خلاصه کرد.

حاصل کلمات حکما اینستکه حصر علم در حضوری و حصولی حضوری عقلی است و این تقسیم حاصر است؛ با دو بیان:

بیان اول: میان عالم و معلوم یا واسطه‌ای در کار هست و یا نیست؛ اگر واسطه‌ای وجود داشته باشد علم حصولی است، در غیر اینصورت حضوری خواهد بود.^۶

بیان دوم: حضور معلوم نزد عالم از دو حال بیرون نیست: معلوم یا با ماهیت خود به بارگاه عالم می‌رود، یا با وجود خویش نزد عالم حضور بهم می‌رساند.^۷ علم اگر با ماهیت آمیخته باشد، علم حصولی است و اگر با وجود معلوم در ارتباط باشد حضوری خواهد بود. حال با توجه به اینکه برای معلوم غیر از ماهیت و وجود امر دیگری - غیر از عدم - نیست و عدم هلاکت و بطلان محض است، حصر عقلی خواهد بود.

*** علم حصولی، علم از طریق صورت است، ولی علم حضوری، علم به خود شیء است. شیء در علم حضوری حاضر است اما در علم حصولی، حاصل می‌باشد.**

اما بنظر می‌رسد با توجه به مسئله «اثبات علم حضوری و حصولی» - که خواهد آمد - شاید بتوان گفت: برخی از حکما عملاً از اقسام علم کاسته‌اند. در اینصورت حصر، وجههٔ عقلی نخواهد داشت زیرا حصر عقلی، یعنی تقسیمی که دائر مدار نفی و اثبات یا وجود و عدم باشد نه افزودنی است و نه کاستنی. علاوه بر آنکه در بیان دوم علم حصولی مختص به ماهیات شد، و حال آنکه دامنه و گسترهٔ علم حصولی بس فراختر از ماهیات است.

مفاهیم بمعنای معقولات ثانی، بخش مهمی از علم حصولی را تشکیل می‌دهند. بیان دیگر محتوای ذهن را دو چیز می‌سازد: ماهیات و مفاهیم. بنابراین علوم ماهوی،

۶. آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۳.

۷. نهاية الحکمة، ص ۲۳۷.

تنها بخشی از علم حصولی را تشکیل می‌دهند، نه همه آنرا. مفاهیم چه فلسفی و چه منطقی، از دیگر سازندگان و مقومان ذهن بشریند. پس اگر ذهنیات اعم از ماهیات باشند، حصری که در بیان دوم بود، شکستنی است مگر آنکه بگونه‌ای دیگر تقریر کرده بگوییم: معلوم یا از طریق مفهومی (مفهوم در اینجا بمعنای عامی است که شامل ماهیات هم بشود) نزد عالم حاصل است و یا با «وجود» خویش در محضر عالم حاضر است و از آنجا که غیر از مفهوم و وجود امر محصل دیگری در میان نیست، حصر علم در حصولی و حضوری از نوع عقلی خواهد بود.

نکته دیگری که از مطالب پیش‌گفته قابل نتیجه‌گیری است، اینست که اگر در علم حصولی هیچ واسطه‌ای - نه از طرف عالم و نه از سوی معلوم - وجود نداشته باشد و اگر میان وجود عالم و وجود عینی معلوم، ارتباط بیواسطه و مستقیم برقرار شود، با این فرض، در علم حصولی خطا وجود نخواهد داشت. خطا آنگاه روی می‌دهد که میان عالم و معلوم واسطه‌ای افتد و تنها راه دسترسی به معلوم از طریق آن واسطه صورت گیرد؛ آنگاه نسبت به میزان انطباق آن واسطه بر معلوم، تردید رخ دهد.

این فرض تنها درباره علم حصولی صادق است؛ حال اگر اصولاً واسطه‌ای درکار نباشد و معلوم با وجود عینی خود برای عالم حاضر شود، دیگر زمینه‌ای برای طرح مسئله خطا هم وجود نخواهد داشت. بتعبیر دیگر، خطا در ادراک وقتی قابل تصور است که ارتباط عالم و معلوم مستقیم نباشد، یعنی واسطه‌ای در بین باشد و ما در انطباق آن با معلوم متوقف بمانیم. در اینجاست که می‌توان پرسید: آیا آن صورت همان معلوم را نشان می‌دهد؟ اما در صورتی که شیء یا شخص درک‌شونده با وجود عینی خویش و بدون هیچ واسطه‌ای نزد درک‌کننده حضور یابد، یا با آن نوعی اتحاد یا وحدت داشته باشد، اصولاً فرض خطا منتفی است و این است راز و رمز خطاناپذیری علم حصولی.^۸

بیان بالا ما را به مطلب دیگری نیز رهنمون است: اگر ریشه اصلی خطاناپذیری، وجود واسطه باشد و علم باواسطه، علم حصولی است براین اساس علم حصولی از آنجهت که علم حصولی است، هرگز ضمانتی برای صدق

ندارد؛ زیرا اگر فقط یک علم حصولی، خطا و یا حتی تردیدی را برتابد، چگونه می‌توان با علم حصولی دیگر آن علم نخست را تصحیح نمود؟ چون در علم دوم هم واسطه‌ای میان عالم و معلوم وجود دارد و ما راهی برای کشف انطباق آن واسطه بر معلوم خارجی نداریم.

بدیگر سخن، ما با راهی که ارتباط ما با خارج مستقیم و بیواسطه نباشد، نمی‌توانیم از انطباق صورت ذهنی خود با متن واضع مطمئن باشیم. شرط مطابقت آنستکه ما دو طرف مطابقت را در اختیار داشته باشیم. صورت ذهنی که یک سمت مطابقت است نزد ماست، اما طرف دیگر - یعنی جهان خارج - را نیز باید بیواسطه بدانیم و به آن آگاه باشیم تا بتوانیم صورت ذهنی را بر آن منطبق سازیم. ازاینرو باید درکی مستقیم از جهان خارج هم در اختیار داشت تا قادر باشیم قضاوتی درست در باب انطباق صورت بر جهان خارج داشته باشیم.

این امر تنها در صورتی دست‌یافتنی است که بتوانیم علم حصولی را سرانجام به علم حضوری منتهی کرده نشان دهیم که ذهن، سر به بالین شهود گذارده است. درست بهمین علت است که در فلسفه و منطق، سلسله معارف نظری را به معارف بدیهی می‌رسانند و در میان آنها بدیهیات شهودی اصالت پیدا می‌کند؛ یعنی علم حضوری سنگ‌بنای معارف بشری است. براهین و استدلالها تا به علم شهودی بازنگردند، تضمین صدق دریافت نمی‌کنند. از اینرو فلسفه که دربردارنده یک سلسله ادله و حجج است، در صورتی سامان می‌یابد که سر بر آستان شهود نهد.

در اینجاست که این سؤال دغدغه‌آفرین می‌شود که با این فرض، تفاوت فلسفه و عرفان در چیست؟ اگر فلسفه به شهود منتهی شود و از شهود آغاز کند و اگر عرفان نظری جهان را براساس مکاشفات تفسیر می‌کند، پس میان فلسفه و عرفان - از این حیث - چه تفاوتی می‌توان نهاد؟ البته ممکن است تفاوت‌های دیگری میان آندو برقرار باشد - چنانکه هست -، اما انتظار می‌رود که فلسفه بعنوان علمی استدلالی، از عرفان که شهودی است، متمایز باشد و حال آنکه سرانجام هر دو به یکجا می‌رسند.

۸. آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۵.

علت آنستکه اگر نتوانیم بطور مستقیم نقبی به خارج
زنیم و آن را در اختیار بگیریم و تا آخر با عینک صورت به
جهان خارج بنگریم، حق یک فقره دانش با ارزش نخواهیم
داشت و تمام براهین و علوم ما معلق و بی اعتبار خواهند
ماند. اهمیت و ارزش علم حضوری بس والاست و
تحقیقی جدید و وسیع می‌طلبد.

ویژگیهای علم حضوری

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد و با دقت بیشتر
در علم حضوری، می‌توان خصایص و اوصافی را برای آن
برشمرد تا بتوان بهتر آن را از علم حصولی تفکیک و جدا
نمود و از درهم آمیختن احکام آندو در امان بود.

* اگر در علم حضوری هیچ

واسطه‌ای - نه از طرف عالم و نه از
سوی معلوم - وجود نداشته باشند و
اگر میان وجود عالم و وجود عینی
معلوم، ارتباط بیواسطه و مستقیم
برقرار شود، با این فرض، در علم
حضوری خطا وجود نخواهد داشت.

۱. در علم حضوری واسطه، دخالت ندارد؛ نه صورت
خود را میان عالم و معلوم می‌افکند و نه عالم با دستگاه و
نیروی خاصی به سراغ معلوم می‌رود. اگر در علم حضوری
واسطه‌ای دخالت ندارد و ارتباط عالم و معلوم مستقیم و
بصورت مواجهه رود، اگر در علم حضوری
ماهیت و مفهوم نقش ندارند، می‌توان نتیجه گرفت که
وجود عینی معلوم، همان وجود علمی اوست؛ یعنی
معلوم با تمام هستی خویش برای عالم ظاهر می‌شود. از
آنجا که در علم حضوری ماهیت راه ندارد، در این علم
هیچیک از احکام و آثار ماهیت را نباید وارد کرد.

براین اساس اعتبارات ماهیت را نمی‌توان برای علم
حضوری ثابت کرد و مقولات ماهوی در این علم جایی
ندارند؛ ازاین‌رو علم حضوری تحت مقوله‌ای نمی‌گنجد. علم
حضوری، نه کلی است و نه جزئی؛ زیرا تنها مفهوم است
که به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می‌شود. همچنین در
علم حضوری خبری از مفهوم نیست البته می‌توان گفت

علم حضوری شخصی است، اما شخصی غیر از جزئی
است. جزئی وصف مفهوم است، اما شخصی با وجود
خارجی مرتبط است؛ مگر اینکه جزئی را بمعنای
شخصی بگیریم.

علم حضوری ارتباطی با مسئله وجود ذهنی ندارد،
زیرا در وجود ذهنی، ذهن و مفاهیم مطرح می‌شوند. در
علم حضوری، قضیه و موضوع و محمول راه ندارند.
بنابراین بطور کلی می‌توان گفت هر آنچه که به ماهیت و
مفهوم نسبت و ارتباطی پیدا می‌کند از حوزه علم
حضوری بیرون است و نباید احکام آنها را با این نوع از
علم درآمیخت، بلکه باید کوشید که دامن علم حضوری را
از اوصاف و ویژگیهای ماهیات و مفاهیم پیراست.

۲. علم حضوری عاری از تصور و تصدیق است: «وَأَمَّا
تخصیص مقسم التصور والتصدیق بالعلم الحسولی وأنَّ
الحضوري ليس تصوراً وتصديقاً فهو حق».

در آندو، صورت ذهنی نقش اساسی را ایفا می‌کند و
دیدیم که در علم حضوری صورت وجود ندارد. اگر در علم
حضوری عین حقیقت معلوم برای عالم حاضر است، هم
هستی و هم چیستی آن را با یک نگاه می‌توان دید و از
آنجا که منطق شامل دو بخش تصورات و تصدیقات
می‌شود، در علم حضوری منطق و قواعد و اصول آن
جاری نیست. علم حضوری تسلیم منطق نیست، علمی
فرامنطق است؛ بعبارت دیگر منطق برای ساماندهی به
علم حصولی، تدوین و تنظیم شده است و قواعدش در
حیطه این علم معنا پیدا می‌کند. بنابراین تفکر و تأمل
عقلانی از حوزه علم حضوری خارج است. فکر چه
تصوری - حد یا رسم - و چه تصدیقی - حجت و
استدلال - عضو کاروان علم حصولی است. ازاین‌رو
انتقالهای فکری از معلوم به مجهول و بالعکس در علم
حضوری کاربردی نخواهد داشت، چنانکه موضوع و
محمول و قضیه به این علم راهی ندارند.

تصورات مراحل دارد که عبارتند از: تصورات حسی،
تصورات خیالی، تصورات وهمی و تصورات عقلی. این
مراحل بتدریج و بصورت تجرید - براساس نظریه
ابن‌سینا، ولی ملاصدرا به نظریه تعالی قایل است -
حاصل می‌شود. در علم حضوری این مراحل و حصول

تدریجی، وجود ندارد. تجرید و انتزاع، از خصوصیات علم حصولی است. در علم حضوری چون عین معلوم نزد عالم حاضر است تجرید و انتزاع معقول نیست، بدین معنا که علم حضوری، خود انتزاعی و تجریدی نیست اما می‌تواند منشأ انتزاع برای علم حصولی باشد.

۳. در علم حضوری خطا قابل طرح نیست. در علم حصولی معلوم یا بالذات است که همان صورت ذهنی است و یا بالعرض که شیء یا شخص خارجی است. اگر صورت علمی کاملاً حاکی از مصادیق خارجی باشد و بتعبیری اگر معلوم بالذات در حکایت از معلوم بالعرض صداقت داشته باشد، چنین علمی صادق و صواب است و گرنه علم کاذب و خطا خواهیم داشت. از آنجا که در علم حضوری حقیقت عینی معلوم، رخ می‌نمایاند و جایی برای صورت و معلوم بالذات نیست، مسئله حکایت، مطابقت، صدق و کذب قابل طرح نمی‌باشد.

در علمی که صحنه حضور و منصفه شهود است و عالم و معلوم مواجهه مستقیم با یکدیگر دارند جایی برای خطا و کذب نیست. البته بیک معنا می‌توان گفت علم حضوری همیشه صادق است و آن در صورتی است که صدق را مطلق عدم کذب بدانیم، بنحو سلب و ایجاب نه بنحو عدم و ملکه. اگر نسبت صدق و کذب را عدم و ملکه بدانیم، باید در علم، شأنتی برای هر دو قائل باشیم، برخلاف علم حضوری که شأنت کذب را ندارد، اما صدق بمعنای سلب کذب - بگونه‌ای که نسبتشان سلب و ایجاب باشد و در آن شأنت راه نیاید - می‌تواند وصفی برای علم حضوری باشد.

براین اساس، ارزشمندی علم حضوری جاودانه است و عصمت علمی دارد. در برابر، علم حصولی خطاپذیر است؛ یعنی در این محدوده خطا امکان دارد. خطاپذیر بودن بمعنای خطا بودن، و بطلان بردار بودن بمعنای باطل بودن نیست؛ بلکه بدین معناست که علم حصولی شأنت کذب را دارد. بعبارت دیگر هر علم کاذبی علم حصولی است، نه اینکه هر علم حصولی کاذب است. بنابراین علم حصولی می‌تواند کاذب باشد و بعضی از آنها کاذب نیز هستند.

اگر علم حضوری ارزشی ذاتی و همیشگی دارد، می‌تواند مبنای علم حصولی باشد - این یکی از آراء است و درباره آن بحث خواهد شد. یکی از مسائل اساسی در فلسفه که بیشتر فلاسفه بدان اهتمام ورزیده‌اند، پی‌جویی از ریشه‌ها و مبانی آغازین معرفت و سنگ‌بنای کاخ دانش بشری است. آنان پاسخهایی برای این مسئله فراهم آورده‌اند و در این باب نحله‌ها و مسلک‌هایی بوجود آمده است از قبیل حسگرایی و عقلگرایی. فلاسفه اسلامی بدیهیات را مبنا و پایه‌ای استوار برای همه دانشهای انسانی تلقی کرده‌اند.

۴. علم حضوری توصیف‌ناپذیر است. علم حضوری شخصی بوده قابل انتقال به دیگران نیست. علم حضوری همگانی و عمومی نیست، برخلاف علم حصولی که انتقال‌بردار و تعمیم‌پذیر است.

هرگز نمی‌توان از یافته‌های حضوری شرح ماجرا گفت. تنها در صورتی می‌توان مشاهدات و مکاشفات و حالات عرفانی را دریافت که خود ما واجد آنها شویم. هرگز نمی‌توان تجارب شهودی را وصف کرد؛ عشق یافتنی است نه بافتنی.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد
علوم حضوری و یافته‌های شهودی بصیرتی باطنی است که به وصف و استدلال و زبان درنیایند. نوعی اشراق روشن درونی است، البته می‌توان از علم حضوری صور ذهنی و مفاهیم عقلی برگرفت؛ یعنی آنرا به علم حصولی تبدیل کرد ولی سخن در نفس علم حضوری است که وصف‌پذیر و انتقال‌بردار نیست.

۵. حالات وجدانی معمولاً - دستکم در ابتدا - گذراست و چندان بطول نمی‌انجامد. اگر بر اثر تمرین و ریاضت، علمی شهودی نصیب انسان شود چندان نمی‌پاید و بعد از اندک زمانی انسان به حالت عادی بازگشته، خود را در محاصره علوم حصولی می‌یابد. این حکم درباره انسانهای کامل، نظیر معصومین علیهم‌السلام نافذ نیست، زیرا آنان می‌توانند جامع علوم شهودی و حصولی باشند.

دانشی که در بارگاه حضور فرود می‌آید با نوعی احساس قدرت و نشاط و سرزندگی همراه است. از همپنروست که راه مکاشفات عرفانی همواره زنده و پویاست، اما فلسفه با نوعی خشکی و سردی توأم است. یافته‌های درونی بگونه‌ای است که حتی بعد از انقطاع، آثار خود را در روح باقی می‌گذارد. خاطره عظمت و شکوه آن، گاه برای همیشه با انسان هست و کام انسان را شیرین نگه می‌دارد. قدرت و تأثیر این نوع حالات چنانست که گاه زندگی و سرنوشت انسان را دگرگون کرده، حیات و زیستنی دیگر برای او بارمغان می‌آورد.

اقسام علم حضوری

حکما برای علم حضوری، اقسام و مواردی برشمرده‌اند. برخی از این موارد آشکار و روشن است اما بعضی دیگر از راه دلیل ثابت می‌شود. اقسام علم حضوری عبارتند از:^۹

۱. علم مجرد به ذات خود

حکما سه مورد و سه مصداق برای این نوع علم نشان داده‌اند:

الف. علم نفس به ذات خود؛

ب. علم واجب به ذات خود؛

ج. علم سایر مجردات به ذات خود.

حکما در هر یک از این سه مورد، دو مقام را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند: اول آنکه نفس - مثلاً - به ذات خود عالم است و دوم اینکه این علم از گروه دانسته‌های حضوری است، نه حصولی. و سپس به بحث و گفتگو در این زمینه پرداخته و با تنبیه یا برهان، علم حضوری را درباره نفس و ذات واجب و دیگر مجردات به اثبات رسانده‌اند.

* ریشه اصلی خط‌پذیری،

وجود واسطه باشد و علم

باواسطه، علم حصولی است

براین اساس علم حصولی از

آنجهت که علم حصولی است،

هرگز ضمانتی برای صدق ندارد.

۲. علم نفس به صور ذهنی

علم انسان به جهان خارج، از طریق صورتهای ذهنی است، اما علم انسان به خود این صور نمی‌تواند از طریق صورتهای دیگر باشد، زیرا در اینصورت، علم انسان به صورت دوم هم یکمک صورت سومی خواهد بود و... حال این سلسله، یا در جایی متوقف می‌شود، که ترجیح بلامرجح خواهد بود، و یا تا بینهایت ادامه خواهد یافت که تسلسل و محال است. بنابراین، علم انسان به جهان خارج از طریق صورت، علم حصولی است؛ ولی علم انسان به خود صورت ذهنی، بیواسطه و حضوری است. عبارات دیگر علم به علم از سنخ علم حضوری است.

۳. علم نفس به افعال خود

نفس دارای افعالی است، مانند اراده و حکم. این امور نسبت به نفس، قیام صدوری دارند و معلول و فعل نفس محسوب می‌شوند. علم نفس به افعال خود علمی حضوری است. بیان دقیقتر، چون علم علت به معلول، علم حضوری است و امور یادشده، افعال و معالیل نفسند، علم نفس به آنها، از مراتب علم حضوری است.

۴. علم نفس به احوال خود

نفس دارای انفعالات و حالاتی است، از قبیل لذت، آلم، غم و شادی. نفس، اینگونه امور را می‌یابد. هستی حالات برای نفس حاضرند و اساساً ظرف تحقق اینها نفس است. از اینرو نفس به تأثرات و انفعالات خویش علم حضوری دارد.

۵. علم نفس به قوای خویش

حکما برای نفس - اعم از گیاهی، حیوانی و انسانی - قوا و نیروهایی قایل بودند، این قوا بطور کلی در دو دسته تحریکی و ادراکی جای می‌گیرند و هر یک دارای افعال و آثار خاص خود هستند. از آنجا که قوا از شئون نفس است علم نفس به آنها علم حضوری خواهد بود.

۶. علم علت به معلول

مراد از علت، علت فاعلی و مقیض وجود است. این نوع از علم حضوری، همانند قسم بعدی، بیشتر براساس

۹. ر.ک: فنایی اشکوری، محمد، علم حضوری، صص ۳۱ - ۹۱۱؛ رازی، فخرالدین، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۴۹۱؛ صدرالمآلهین، مفتاح الغیب، ص ۱۰۸، آموزش فلسفه، ج ۱، صص ۱۵۳ - ۱۵۵.

تقریر حکمت متعالیه از اصل علیت موجه می‌نماید.

۷. علم معلول به علت

گفتنی است که براساس این قسم از علم حضوری، انسان می‌تواند با تمام وجود خویش، حق را دریابد. براین اساس، خداشناسی و طبعاً خداجویی فطری، توجیهی فلسفی پیدا می‌کند.

۸. علم نفس به آثار مادی عارض بر اعصاب و مغز

استاد شهید مطهری قسم دیگر را به اقسام علم حضوری افزوده‌اند^{۱۰} و آن علم نفس به آثاری مادی عارض بر اعصاب و مغز است. هرگاه ادراکی حسی به انسان دست دهد طبیعی است که همراه آن سلسله اعصاب و مخ و مخچه، تأثراتی خواهند یافت. او می‌گوید: نفس به این تأثرات علم حضوری دارد. اما این سخن با مبنای دیگر وی سازگار نیست، آنجا که می‌گوید: «متعلقهای علم حضوری باید امور مجرد باشند». بویژه اینکه تعریف او از علم همان «حضور مجرد نزد مجرد» است.

اثبات علم حضوری و حصولی

آنچه تاکنون آمد مقام تعریف بود، نه مقام تحقق. حاصل مطالب پیش گفته این شد که علم حضوری و علم حصولی چیست و ویژگیهای هر یک کدام است. صرف دانستن تعریف و ویژگیهای آندو، ما را به مقام تحقق نمی‌رساند؛ یعنی اگر دانستیم علم حصولی چیست و اگر به حقیقت علم حضوری دست یافتیم و اگر با اوصاف و خصائص هر یک آشنا شدیم، این معلومات ما را به خارج (از ذهن) نمی‌برد. ما بعد از کشف حقیقت هر یک از این دو علم، برای اثبات آندو در خارج، نیازمند دلیل هستیم. از اینرو تعریف، به ما تصویری واضح می‌دهد و دلیل دست ما را به خارج می‌گشاید. استدلال ناظر به مقام تحقق است و اوصاف و ویژگیها راجع به مقام تعریف. تعریف، ایضاً ذهنی است و دلیل، اثبات عینی؛ تعریف پاسخ به مطلب «ما» است و دلیل اجابت مطلب «هل». بهر تقدیر، تعریف و تحقق دو مقامند که مکمل یکدیگر بوده و نباید با هم خلط شوند.

اینک شایسته است از خود بپرسیم بعد از آنکه دانستیم علم حصولی و حضوری چیست، می‌توان پرسید که آیا علم انسان حصولی است یا حضوری؟ بعبارت دیگر

آیا تمام علوم انسان حصولی است یا حضوری؟ یا هر دو؟

پاسخ به این سؤال دیدگاههایی را برانگیخته است:

دیدگاه نخست: اصالت علم حضوری

این دیدگاه لااقل دو تقریر دارد:

تقریر اول: شیخ اشراق، علم حسی - ابصار - را با اشراق و حضور، برابر و مساوی می‌داند.^{۱۱} وی علم حسی را اصالتاً علم حضوری دانسته و علم حصولی را درباره آن انکار می‌کند. سهروردی در مسئله ابصار، آنرا از سنخ علوم حضوری معرفی می‌کند.

والبصر وهي قوة مرتبة في العصبية المجوفة المدركة لما يقابل العين بتوسط جرم شفاف لا بخروج شعاع يلاقي المبصرات ولا بانعكاسه ولا بانطباع الصور المرئية في الرطوبة الجليدية ولا في ملتقى العصبين المجوفتين ولا باستدلال لبطلان ذلك كله على ما سبق بل بمقابلة المستنير للعين السليمة وهي ما فيها رطوبة صافية شفاقة صقيلة مرآئية فحينئذ يقع للنفس علم إشراقي حضوري على ذلك المبصر المقابل لها فتدركه النفس مشاهدة.^{۱۲}

شیخ اشراق بعد از آنکه عقیده انطباع و خروج شعاع را در زمینه ابصار نفی کرد، براساس مبانی اشراقی خویش قائل شد که ابصار نوعی علم حضوری است؛ یعنی هرگاه مستنیر با عضو حسی که در آن رطوبت است مقابل و روبرو شد و موانع برطرف گردد برای نفس علم اشراقی - حضوری به محسوس حاصل می‌شود و نفس با علم حضوری آن را می‌یابد. او بر این رأی است که قوای بدنی سایه نور اسپهبدیه‌اند و بدن طلسم و صنم آن است.^{۱۳} این نور مدبّر بدن و قوای اوست و لذا آنها از او غایب نیستند. از اینرو احساس جمیع حواس از برای اوست. این نور اشراق به خیال و ابصار دارد و این اشراقها سبب دیدن می‌شود.

بدین ترتیب علم حضوری، اصالت یافته علم اشراقی بر تمام حواس انسان چیرگی و نفوذ پیدا می‌کند.

۱۰. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۷.

۱۱. رک: حکمة الاشراق، ص ۲۷۳؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۲۲؛ دبنانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود، ص ۳۳۶؛ فعالی، محمدتقی؛ ادراک حسی از دیدگاه ابن‌سینا، ص ۳۱۵.

۱۲. حکمة الاشراق، ص ۴۵۴.

۱۳. همان، ص ۴۷۴.

می‌نامیم. با اینهمه نباید از نظر دور داشت که علم فی حد نفسه با حضور و شهود مساوی است و علم حصولی محصول اعتبار عقلی است که از سر اضطرار صورت می‌گیرد.

• علامه طباطبایی تقسیم علم را به حصولی و حضوری، نظری سطحی دانسته آن را مربوط به مراحل آغازین اندیشه می‌داند. اما علم، بطور کلی در نظر عمیقتر به علم حضوری منتهی می‌گردد، از اینرو تمام علوم انسان نهایتاً در علم حضوری خلاصه می‌شوند، زیرا صور علمی بهرگونه که فرض شود، مجرد است نه مادی.

دیدگاه دوم: اصالت علم حصولی

در این نظریه، علم حصولی اصالت دارد و نصیب علم حضوری، انکار است. برخی فلاسفه پراگماتیست نظیر پیرس وجود علم حضوری را تکذیب کرده‌اند.^{۱۵} همچنین برخی از فلاسفه دین معاصر مثل پراودفوت با بیانی خاص علم شهودی را از صحنه بیرون می‌کنند.^{۱۶} بعقیده آنان تجارب درونی آمیخته با مفاهیم، اعتقادات، توصیفات، زبان و در یک کلمه تعبیر هستند. ما تجربه تعبیرناشده نداریم و تعابیر و تفاسیر بسی متعدد و متنوعند. از اینرو شهود و تجربه‌ای لخت و عریان و بی‌هیچ تفسیر و تعبیری به چنگ انسان نمی‌افتد. بنابراین علم حضوری یا وجود ندارد و یا دست‌یافتنی نیست.

دیدگاه سوم: اصالت علم حضوری و حصولی

تمام علوم انسان در دو دسته می‌گنجد: برخی حضوری بوده و پاره‌ای دیگر حصولی است. هرگز در علم نفس به خود نمی‌توان تردید روا داشت و در این علم هیچ امری واسطه نیست. این نمونه‌ای روشن از علم حضوری است. از سوی دیگر ذهن قادر است از علم حضوری صور

به‌همین سبب جایی برای علم حصولی نمی‌ماند و این علم نزد شیخ اشراق، قدر و شأنی ندارد.

تقریر دوم: علامه طباطبایی علم حصولی را اعتباری

می‌خواند:

العالم الحصولي اعتبار عقلي يضطر إليه العقل، مأخوذ من معلوم حضوري هو موجود مجرد مثالي أو عقلي حاضر بوجوده الخارجي للمدرك وإن كان مدركاً من بعيد.^{۱۴}

علامه طباطبایی تقسیم علم را به حصولی و حضوری، نظری سطحی دانسته آن را مربوط به مراحل آغازین اندیشه می‌داند. اما علم، بطور کلی در نظر عمیقتر به علم حضوری منتهی می‌گردد، از اینرو تمام علوم انسان نهایتاً در علم حضوری خلاصه می‌شود، زیرا صور علمی بهرگونه که فرض شود، مجرد است نه مادی. بدو دلیل: اولاً در این صور هیچ قوه‌ای وجود نداشته فعلیت محض و لایتغیرند و از آنجا که تغییر و تبدل از خواص ماده است، صور علمی از سنخ ماده و مادیات نخواهد بود. ثانیاً ماده خواصی دارد از قبیل انقسام، زمان و مکان، ولی علم از آنجهت که علم است، هیچیک از این خواص در او نیست، پس علم، مادی نخواهد بود.

گفتنی است که تحقق علم ممکن است نیازمند برخی مراحل مادی باشد؛ چنانکه دیدن یا شنیدن و بطور کلی احساس بدون شرایط مادی حاصل نمی‌شود، اما این شرایط معدّ بوده در نفس علم دخالتی ندارند. بنابراین علم از آنجهت که علم است، غیر مادی و مجرد می‌باشد.

صور علمی مجرد، فوق مرتبه مادیات می‌باشد و بحکم تشکیک در وجود، علت آنها بشمار می‌آیند. علم در اینصورت واجد کمالات و جودات مادی خواهد بود و خود برای عالم با وجود خارجی حضور دارد. علم در واقع و در دید نهایی، مشاهده صور است و این مشاهده ذومراتب خواهد بود. نفوس قوی از نزدیک به تماشای آن صور می‌نشینند. و نفوس ضعیف از دور دستی بر آن دارند. در هر صورت علم، شهود و حضور است و البته می‌توان به صور علمی مجرد که نزد عالم حاضرند نگاه آلی و قیاسی داشت؛ یعنی آنرا با خارج سنجید و مقایسه کرد، اما این سنجش را که هیچ اصالتی ندارد، علم حصولی

۱۴. نهاية الحکمة، ص ۲۳۹.

۱۵. اسکفلر، اسرائیل، چهار پراگماتیست، ص ۵۹-۷۶.

۱۶. مایکل پترسون و...، عقل و اعتقاد دینی، ص ۵۰-۵۲.

۲. جوادی آملی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، تهران، رجا، ۱۳۷۲.
۳. سهروردی، شرح حکمة الإشراف، قم، انتشارات بیدار.
۴. ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹، قم، انتشارات مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۳.
۵. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تصحیح محمد خواجوی، تهران، ۱۳۶۳.
۶. علامه طباطبایی، سید محمد حسین، نهاییه الحکمة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. علامه طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دار العلم، ۱۳۵۰.
۸. مصباح، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. سبجانی، جعفر، نظریه المعرفة، قم، انتشارات المرکز العالمی للدراسات الإسلامیة، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۱۰. ملاصدرا، رسالتان فی التصور والتصدیق، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۶.
۱۱. فتایی اشکوری، محمد، علم حضوری، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵.
۱۲. رازی، فخرالدین، المباحث المشرقیة، ج ۱ و ۲، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۹۰.
۱۳. دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود، تهران، حکمت.
۱۴. فعالی، محمد تقی، ادراک حسی از دیدگاه ابن‌سینا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۵. اسکفلر، اسرائیل، چهار پراگماتیست.
۱۶. پترسون، مایکل و...، عقل و اعتقاد دینی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۷. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ۲ و ۳، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

* * *

ذهنی بگیرد، همانند دوربین عکس‌برداری که از صحنه‌های مختلف تصویر تهیه می‌کند. انسان اگر بترسد بهنگام ترس آن را می‌یابد و همراه با آن صورتی در ذهن پدید می‌آید. همچنین هرگاه انسان اراده‌ای کند اراده خود را می‌یابد، لکن با آن صورتی در ذهن نقش می‌بندد. همچنین در سایر موارد علوم حضوری، صور ذهنی و علوم حصولی پدید می‌آیند. براین اساس علم حصولی و علم حضوری هر دو اصالت داشته، علم حصولی همراه با علم حضوری است، نه اینکه به علم حضوری ارجاع داده شود.

ذهن همواره مانند دستگاه خودکاری از یافته‌های حضوری، عکس‌برداری می‌کند و صورتها یا مفاهیم خاصی را از آنها می‌گیرد؛ سپس به تجزیه و تحلیلها و تعبیر و تفسیرهایی درباره آنها دست می‌یازد. مثلاً هنگامیکه دچار ترس می‌شویم، ذهن ما از حالت ترس، عکس می‌گیرد که بعد از رفع شدن آن حالت می‌توان آن را بخاطر بیاورد. همچنین مفهوم کلی آن را درک می‌کند و با ضمیمه کردن مفاهیم دیگری آن را بصورت جمله «من می‌ترسم» یا «من ترس دارم» یا «ترس در من وجود دارد» منعکس می‌سازد.

نیز با سرعت عجیبی پدید آمدن این حالت روانی را براساس دانسته‌های پیشین تفسیر می‌کند و علت پیدایش آن را تشخیص می‌دهد. نگارنده بر این باور پای می‌فشارد که انسان دارای علم حصولی است. انکار این علم یا انکار تمام شاخه‌های علمی که از اوایل تاریخ بشر تاکنون شکل گرفته است برابر است و کسی به چنین سخنی رضایت نخواهد داد. علامه طباطبایی هم علم حصولی را در حد علمی اعتباری و قیاسی پذیرفته‌اند. همچنین چه بسا بزرگ سخن شیخ اشراق، تا منطقه ابصار یا حداکثر احساس باشد؛ اما دیگر مراحل و مراتب علم حصولی نظیر خیال، واهمه و بویژه تعقل را علم حصولی بداند، بنابراین علم حصولی امری پذیرفتنی و قابل قبول است.

منابع و مأخذ

۱. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ۳ و ۴، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.